

وقتی لیلی گم شد

نویسنده: ...
مترجم: ...
سال: ۱۳۹۲

شهره وکیلی

موضوع	روایتی
نویسنده	...
مترجم	...
سال	...
شابک	...
تعداد صفحات	...
قیمت	...
ناشر	...
آدرس	...
تلفن	...
وبسایت	...

نشر آسیم
تهران، ۱۳۹۲

www.nasirizadeh.com
۰۲۱-۷۷۷۷۷۷۷۷
۰۲۱-۷۷۷۷۷۷۷۷

حالا که پاییز عمرشان فرار سیده بود، می خواستند پرواز آغاز کنند! مثل برگهای پاییزی که با باد پرواز می کنند. اما روح گرفتارشان اجازه پرواز نمی داد! اسرارشان در آتش سکوت پشت لبهایشان می سوخت! خیلی دلشان می خواست به توصیه های آدمهای دلسوز گوش کنند، به خصوص توصیه برادری که می گفت: «هر وقت حالتان خوب نیست ذهنتان را خانه تکانی کنید. غمها که بیرون بروند، روح سبک می شود.» یا دوست صمیمی و یکدلی که می گفت: «آدم وقتی حرف نزند، هم غیر قابل تحمل می شود، هم غمهایش مثل مصیبتش در چهره اش به چشم می خورد.» ولی آن دو گرچه گاهی می خواستند از شدت درد همه چیز را گاز بگیرند، حتی دیوارها را، با این حال وقتی به چشمهای آن دو دختر کوچولوی قشنگ و بامزه نگاه می کردند، حاضر نمی شدند برای سبکباری دل خودشان آنها را رازبازد کنند.

دو خواهر هر کدام همچون دورگه ای بودند با چشمانی درخشان و ظالم! به خصوص گلچین، آن خواهری که پنج دقیقه از گلشن بزرگ تر بود، چشمانی بزرگ و وحشی داشت، و آن دیگری نگاهی نیاز آلود! گلچین و گلشن دوقلو بودند، ولی نه دوقلوی همسان. با این حال از لحاظ روحی و رفتاری چندان به هم